

آذربایجان و توسعه‌طلبی شوروی

رحیم نیکبخت* – منیژه صدری*

زمانه ، شماره ۵۶

فتح سرزمینی یکی از رایج‌ترین تقاضاهای استعمارگران در گذشته بود که به بهانه‌های مختلف و از راه‌های گوناگون دنبال می‌شد. در مقابل، بی‌کفایتی سیاستمداران در دفاع از کشور، تسهیلگر این‌گونه اقدامات گردید. آذربایجان یکی از مناطق مرزی مورد طمع روس‌ها بود که نهایتاً بخشی از آن در دوره قاجار از دست رفت. در این مقاله نحوه زمینه‌سازی و تحقق آن را بررسی شده است.

آذربایجان در تاریخ و فرهنگ ایران اهمیت خاصی دارد که این اهمیت از نقشی که آذربایجان در شکل‌دهی به هویت ملی (ایرانی – اسلامی) داشته است نشأت می‌گیرد. رسمیت یافتن مذهب شیعه و تشکیل دولت ملی، که در پهنای جغرافیای تاریخی ایران باستان گسترده شد، تلاش سرنوشت‌سازی بود که در آذربایجان به منصف ظهور رسید. گذشته از آن، آذربایجان در تاریخ ایران (قبل و بعد از اسلام) محل تلاقی هویت‌های بیگانه با هویت ایرانی بوده و نیز بسیار مورد تعرض قرار گرفته است که از آن جمله می‌توان به تهاجم بی‌پایان ترکان عثمانی، که تا پایان عمر این امپراتوری ادامه داشت، و نیز تهاجم نظامی بی‌رحمانه روس‌های تزاری، که به دو رشته جنگ و قرارداد تحمیلی گلستان و ترکمانچای و جدایی هفده شهر ایرانی آران منجر گردید، اشاره کرد. به‌رغم سرنگون شدن روسیه تزاری، سیاست‌های توسعه‌طلبانه آن کشور علیه ایران به منظور تجزیه آذربایجان و الحاق آن به خاک خود توسط اتحاد جماهیر شوروی به شدت ادامه یافت که به بحران آذربایجان در تاریخ ایران انجامید. در این مقاله پیشینه تاریخی توسعه‌طلبی روس‌ها در آذربایجان مدنظر قرار گرفته است.

پیشروی به سمت آذربایجان

ایران در آغاز قرن نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری ناخواسته به عرصه سیاست جهانی وارد گردید. دو رشته جنگ گسترده بین ایران و روس به دو قرارداد گلستان و ترکمانچای منجر شد و رود ارس، سرحد ایران و روسیه گردید. روس‌ها پس از تصرف قفقاز جنوبی ایران – آران تاریخی – تلاش گسترده‌ای برای قطع علائق و روابط فرهنگی، تاریخی و مذهبی آن سامان با «مام میهن» آغاز کردند. قتل‌عام علمای قفقاز، آتش زدن کتاب‌های دینی و مذهبی، از رسمیت انداختن زبان ملی و فرهنگی ایرانیان، یعنی زبان فارسی، در این سامان و تغییر ترکیب جمعیت‌های مسلمان‌نشین به نفع مسیحیان، بخشی از این سیاست‌ها بود. با این همه، روس‌ها همواره به خلیج فارس و آب‌های گرم چشم داشتند؛ به‌ویژه آنکه از این طریق در خیال دسترسی به گلوگاه انگلیس – یعنی هندوستان – بودند. بر همین اساس انگلیسی‌ها طرح استقلال افغانستان را به منظور ایجاد سدی بین ایران و هندوستان به اجرا درآوردند. سرانجام روسیه و انگلیس، هم‌زمان با تحولات انقلاب مشروطیت در ایران، بر آن شدند دست از رویارویی بکشند و ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم نمایند. قرارداد ۱۹۰۷ پیامد تفاهم تقسیم منافع در قلمرو ایران بود.

روس‌ها در دوران مشروطه، با بهانه‌های واهی، نیروهای نظامی خود را وارد ایران کردند و در مناطق تحت نفوذ خود، به نحوی که طی قرارداد ۱۹۰۷ با انگلیس ترسیم شده بود، مستقر شدند. حوادث جانگداز آذربایجان - عاشورای ۱۳۳۰ ق تبریز و قتل‌عام‌های ارومیه، سلماس، خوی - اوج مداخلات ددمنشانه روسیه تزاری و سایر قدرتها در ایران بود. نمی‌توان تصور کرد اگر جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر روسیه اتفاق نمی‌افتاد ایران چه وضعی داشت، چون عملاً ایران بین روسیه و انگلیس تقسیم گردیده بود و هر یک در منطقه نفوذ خود حضور نظامی - سیاسی داشتند.

در بعضی از سفرنامه‌هایی که روس‌ها نگاشته‌اند اشاراتی وجود دارد که از اغراض و اهداف سیاسی آن‌ها حکایت می‌کند و در این میان مهم‌ترین آن‌ها جدایی نژاد و ملیت آذربایجان و اران - قفقازیه جنوبی - از ایران است؛ مساله‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم به صورت برنامه‌ای مدون به اجرا درآمد. در خاطرات یکی از شاهزادگان روس می‌خوانیم: «مسلمانان ارمنستان و جمعیت تبریز و آذربایجان، که آنها را معمولاً به نام ایرانی می‌نامند، به نژاد دیگری که کاملاً با ایرانیان حقیقی (ایرانی) متفاوت است تعلق دارند. اینها حتی زبان ایرانیان را که فارسی است نمی‌دانند. واقعا از نژاد تاتار می‌باشند. در صورتی که ایرانیان، که در آن سوی قافلانکوه منزل دارند، بایستی یک نژاد بدوی، یا لاقلاً ناشناس به حساب آیند. زبان دو ملت هیچ‌گونه شباهتی با هم ندارد. بین سکنه تفاوت‌های مخصوصی خواه از نظر صفات، خواه از نظر ساختمان عادات موجود است که امکان ندارد آن‌ها را با هم اشتباه نمود.»^[1]

با نگاه بدبینانه می‌توان اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده را هم در این بستر ارزیابی کرد، چه ترویج اندیشه قومیت‌سازی توأم با باستان‌ستایی وی مبنای گرایش‌های افراطی از دو سو - داخل ایران و قفقازیه - گردید.

برای نشان دادن سابقه تمایلات روسیه برای چیرگی بر آذربایجان، اسناد و مدارک بسیاری وجود دارد؛ برای نمونه در یکی از اسناد وزارت امور خارجه، که متن تلگراف رمزی به سفارت ایران در لندن است، روس‌ها بر ابقای شجاع‌الدوله در سمت حکمرانی آذربایجان در سال ۱۳۳۱ ق، پس از جنایات بی‌شمار اصرار دارند. در این حوزه سخنی بدین‌گونه به میان آمده است: «بعد از شش‌ماه مذاکره و اقدامات ... در مورد فرستادن فرمانفرما به آذربایجان ... در سر این مساله تعیین و عزیمت سپهدار به تبریز ... [روس‌ها] به بعضی وسایل در تبریز محرک شده‌اند و اهالی را [وادار] به تلگرافاتی به دولت نمایند و عدم عزیمت حکومت دیگری را به ابقای شجاع‌الدوله خواستار شده‌اند... از طرف دیگر، قونسول روس در تبریز خودش علناً می‌خواست مامور خزانه را منفصل و دیگری را به جای او بگذارد. مازاد گمرکات و عایدات کرمانشاه را هم ضبط [نموده] قشون ساخلوی آنجا برای نرسیدن حقوق چیزی نمانده که متفرق شوند. معلوم است و حتمی که دولت با این همه مخارج در برقراری انتظام آنجا به واسطه این ضدیت روس‌ها به کلی از میان خواهد رفت و اشرار مجدداً جمع می‌شوند.» در ادامه این گزارش وزیر خارجه از سفیر ایران در لندن چنین می‌خواهد: «... و سختی موقع دولت را بیان [کنید] و بخواهید که اقلاً انگلیس‌ها سهم خود را درباب مساعدت بدهند یا روس‌ها را وادار به مساعدت کنند. درباب عزیمت سپهدار هم باید اقدامات نمایید که از این تحرک روس‌ها در تبریز جلوگیری شود.»

وزیر خارجه تاکید می‌کند که «اگر سپهدار نرود، آذربایجان علناً جزو مستملکات روس خواهد شد.» «و اگر مقتضی بدانید در ضمن مذاکره بفهمانید که این سکوت دولت انگلیس در مقابل اقدامات علنی روس‌ها، شهرت‌هایی را که از گوشه و کنار درباب تقسیم ایران شنیده می‌شود قوت می‌دهد و مسلم است که این شهرت روز به روز قوت گرفته اقدامات دولت را سست می‌کند...»^[2]

ناگفته نماند، تلاش وزارت امور خارجه از طریق سفیر ایران در لندن، به جایی نرسید، زیرا بین این دو درخصوص مسائل ایران، تقابل جای خود را به تفاهم و حداکثر بهره‌گیری داده بود.

انقلاب اکتبر و رواج کمونیسم

عده‌ای از صاحب‌نظران تاریخ ایران، انقلاب اکتبر را به معجزه سیاسی تشبیه کردند که در واقع چنین نیز بود.^[3] شکل‌گیری اتحاد جماهیر شوروی به رهبری لنین توأم با شعارهای ضداستعماری و آزادی‌خواهانه در شرق، هواداران بسیاری یافت، لیکن بعدها با تبعیت شوروی از سیاست‌های توسعه‌طلبانه روسیه تزاری آثار اولیه این «معجزه» نیز زایل شد.

اولین تشکیلات کمونیستی ایران در سال ۱۹۱۷ م در بادکوبه تأسیس شد که این تشکیلات در انقلاب روسیه حضور فعالی داشت و ریشه فعالیت‌های کمونیستی نیز در ایران بدان منتهی می‌شد.^[4] در دوره رضاشاه تلاش‌های آشکار و پنهان ماموران شوروی برای گسترش مرام کمونیسم، خطر عمده‌ای برای سلطنت اقتدارگرای استبدادی او محسوب می‌شد؛ از این رو خطمشی قاطع‌تری در برابر این فعالیت‌ها گرفت که کمترین آن تصویب قانون ممنوعیت فعالیت‌های کمونیستی در خرداد ۱۳۱۰ در مجلس شورای ملی بوده است. پس از آن گروهی از کمونیست‌ها به رهبری دکتر تقی ارانی دستگیر شدند که بعداً به گروه «پنجاه و سه نفر» شهرت یافتند.^[5]

به‌رغم تبلیغات نوع‌دوستانه اتحاد جماهیر شوروی از اواسط دهه ۱۳۰۰ ش، فعالیت سازمان‌یافته‌ای آغاز گردید که هدف آن «یکی نمودن آذربایجان ایران با آذربایجان قفقاز بود». بنا به گزارش مامور وزارت خارجه ایران در ایروان، کمیته‌ای که برای مرام فوق فعالیت می‌کرد عقیده داشت که قومیت و ملیت آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز - اران - به کلی از ملت فارس مجزا می‌باشد و لذا می‌بایست «این دو قسمت با هم متحد گشته، یک حکومت جمهوری شوروی تشکیل دهند.» این کمیته در سال ۱۳۰۵ ش در تغلیس، ارمنستان و نخجوان شعباتی دایر کرد و مامورانی را با وجه کافی به تبریز اعزام نمود که از آن جمله «کریم کریم‌اوف را با یک زن یهودیه و مقداری وجه برای تبلیغ به تبریز»^[6] فرستاد. فعالیت‌های کمونیستی نیمه اول سلطنت پهلوی اول، در آذربایجان، و ارتباط آنها با این کمیته و شبکه در خور ارزیابی است.^[7]

مهاجران شوروی

موضوع در خور بررسی دیگر، بازگشت گسترده اتباع مهاجر ایرانی و قفقازی‌ها به وطن، در دوره رضاشاه است. در آستانه مشروطیت، قفقازیه، به‌ویژه چاه‌های نفت و کارخانجات بادکوبه، سیل ایرانیان بیکار روستایی و شهری فرودست را به سوی خود جلب می‌کرد. نقش این کارگران در مشروطه و تحولات بعدی آن خود موضوع مهمی است.^[8] با پیروزی انقلاب بلشویکی و برپایی حکومت کمونیستی، اولین موج مهاجرت از قفقازیه جنوبی - اران - به ایران صورت گرفت. این موج مهاجران اغلب از خانواده‌های شیعی متدین و متعصب بودند که در مقابل سیاست‌های الحادی حکومت شورایی چاره‌ای جز مهاجرت نداشتند. ناگفته نماند بعد از جنگ‌های ایران و روس و قراردادهای تحمیلی گلستان و ترکمنچای نیز مهاجرت خاندانی و ایلی به داخل ایران را شاهد هستیم که آن نیز پژوهش دیگری می‌طلبد. در آن روزگار تمام تعلقات ملی، مذهبی و اسلامی در قفقاز مورد هجوم واقع گردید؛ تا جایی که دیوان‌های نوحه سوزانده شدند و از بین رفتند^[9] و علمای بسیاری به شهادت رسیدند که از آن جمله شیخ حنیفه بادکوبه‌ای و شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای بودند.^[10] افرادی نظیر قاضی بهلول بهجت افندی صاحب «تاریخ آل محمد(ص)»^[11] نیز در روزگار استالین کشته شدند. علمایی چون آیت‌الله سیدمحمد بادکوبه‌ای، ساکن تبریز (متوفی به سال ۱۳۴۸ ش)، آیت‌الله لنکرانی^[12] و حاج‌میرزا جعفر و شیخ‌محمد لنکرانی^[13] از جمله مهاجران این دوره بودند که در ایران ساکن گردیدند و شواهدی مبنی بر حضور عده‌ای از ایشان در نجف وجود دارد. میرزا عبدالعلی رضازاده، یکی از کسانی که در این ایام به

همراه خانواده‌اش در بادکوبه به سر می‌برد، در خاطرات خود می‌گوید: «ما در یکی از مدارس بادکوبه درس می‌خواندیم، روزی درب کلاس‌ها قفل شد، پس از مدتی که همگی گرسنه شدیم و بی‌تابی می‌کردیم معلمها پشت پنجره کلاس آمدند و گفتند: حالا که گرسنه هستید از خدا نان بخواهید فریاد کنید: "الله بیزه چورک = خدایا به ما نان" [بده] هرچه فریاد زدیم خبری از نان نشد. پس از مدتی، معلمها باز آمدند و گفتند: از خدا که به شما نان نرسید حالا صدا بزنید: "لنین بیزه چورک = لنین به ما نان" [بده] به محض گفتن این جمله توسط بچه‌ها، نانهای بربری که "سومی" می‌گفتند از پنجره‌ها به داخل کلاسها ریخته شد و بچه‌ها با حرص و ولع شروع به خوردن کردند. وقتی پدرم، که فرد متدین و متعصبی بود، از این موضوع مطلع شد، گفت: دیگر اینجا جای ما نیست. دست ما را گرفت و همراه خانواده به زادگاهمان راهی شدیم.»^[14]

دور بعدی مهاجرت در نیمه دوم حکومت رضاشاه انجام شد. ایرانیان مقیم شوروی یا مجبور بودند به تابعیت آن کشور درآیند یا آن کشور را ترک کنند.^[15] در این دور مهاجرت، تعداد بسیاری مامور اطلاعاتی و امنیتی اتحاد جماهیر شوروی نیز به ایران اعزام گردیدند. «در سال ۱۹۳۸، هنگام بازگرداندن اتباع ایران از آذربایجان شوروی، مقامات امنیتی ماموران خود را در میان پنجاه هزار نفر تبعیدی به ایران فرستادند.»^[16]

ماموران مخفی که در میان این عده بودند قبل از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران، فهرست تمامی موسسات صنعتی و همچنین نقشه نظامی - جغرافیایی آذربایجان را تدوین کردند.^[17] اغلب سران فرقه دموکرات آذربایجان، به ویژه مسئولان نظامی، در زمره همین گروه‌های اعزامی مهاجر ایرانی بودند. این مهاجران تا ورود ارتش سرخ به ایران در روستاها و شهرها به کارهایی مثل خرده‌فروشی و کارگری مشغول بودند. غلام یحیی معروف به «دانشان» (= سخن‌گوینده) از این جمله بود. آقای رحیم معین، از مأموران و مطلعان اردبیلی، در مورد مهاجران - ایرانیان بازگشته از شوروی - می‌گوید: «در آن ایام روس‌ها به ایرانیان مقیم آذربایجان خود گفتند: اگر می‌خواهید در شوروی بمانید باید تابعیت شوروی را بپذیرید و اگر نمی‌خواهید به تابعیت درآیید به ایران بازگردید. کسانی که نمی‌خواستند تغییر تابعیت دهند به ایران بازگشتند. از جمله عده‌ای از اردبیلی‌هایی که در آن سوی ارس برای کار رفته بودند به مرام کمونیستی گرایش یافته بودند. روس‌ها در بین این عده، تعدادی جاسوس زده به ایران فرستادند. غلام‌یحیی دانشان جزو این افراد بود که به اردبیل آمد. او اصالتاً از روستای نرمیق بین سراب و اردبیل بود و تا شهریور ۱۳۲۰ در روستای زیوه در اطراف اردبیل به دست‌فروشی مشغول بود.»^[18]

موج سوم «مهاجرت» یا به عبارت دقیق‌تر لشکرکشی از قفقاز به ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ انجام شد که فقط شامل نیروهای اطلاعاتی - امنیتی و کادرهای حزبی اتحاد شوروی بود. این موج در اولین مرحله، شامل ۵۲ گروه و مرکب از ۳۸۱۶ نفر می‌شد که تحت رهبری عزیز علی‌اوف قرار داشتند و برای اجرای ماموریت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی اعزام شده بودند.^[19]

ماهیت گروه سوم کاملاً آشکار بود. بخشی از مهاجران گروه دوم هم با توجه به آشنایی‌هایی که با مرام و اندیشه و سازمان‌های کمونیستی داشتند همراه عوامل اطلاعاتی، مهم‌ترین ارکان سازمان تشکیلاتی و اجرایی را در سطوح مختلف بر عهده گرفتند. قسمت عمده فعالیت‌ها، از جمله مخابره تلگراف‌های حمایت‌آمیز از جریان تدریجی تجزیه، را آن‌ها انجام دادند.^[20] ارتباط نزدیک این مهاجران از دید ماموران شهربانی به دور نبود.^[21]

مهاجران مرتبط با سرویس اطلاعاتی شوروی در آستانه ظهور فرقه و الحاق حزب توده به آن، به اقدامی دست زدند که در خور دقت و توجه است. طبق اسناد موجود، «یک عده از مهاجرین و حزب توده به کنسول شوروی در قزوین شرحی نوشته‌اند و درخواست تابعیت شوروی نموده‌اند.» در ادامه این درخواست، تشنیکف، کنسول شوروی، از قزوین

راهی زنجان شد تا به تقاضای آنها رسیدگی کند. در نتیجه «یک عده از مهاجران و افراد حزب توده در نزدیک کماندانی جمع و اسمنویسی کرده برگ تعرفه‌مانندی به آنها از طرف کنسول داده شد.»^[22]

پارتیزان‌ها

در کنار برنامه‌های مهم‌تر و عمیق‌تری که نیروهای اطلاعاتی و امنیتی شوروی اجرا می‌کردند، طبق اسناد تازه منتشرشده از آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، اولین حرکت مسلحانه که به حمایت از آنها بعد از شهریور ۱۳۲۰ در ایران برپا گردید در «قیام سرتیپ‌زاده» هویدا گشت. او به اتفاق آقایف و رسول‌اوف، که از جمهوری آذربایجان شوروی آمده بودند، و چند نفر از اهالی ایرانی شهرهای مرزی مرند و جلفا با تشکیل دسته‌های پارتیزانی، پرچم برافراشته بود. از پنج‌هزار پارتیزان ۱۸۰۰ نفر مسلح به سلاح‌های مختلف بودند.^[23] موضوع مبهم در این قضیه آن است که در اسناد ایرانی نامی از سرتیپ‌زاده وجود ندارد و مطالب مطرح‌شده توسط جمیل حسنی نیز چیزی را روشن نمی‌کند، بنابراین به نظر می‌رسد وی خلط مطلب کرده است. در مورد همین حرکت مسلحانه در اسناد ایرانی آمده است: آقایف و رسول‌اوف خود را افسر شوروی معرفی کردند و به هر دهاتی که وارد شدند بیرق سرخ زدند و نشانی با علامت دولت شوروی به سینه‌هایشان نصب کردند. از جمله اقدامات این دسته می‌توان به غارت روستای خانسر و قتل شش نفر اشاره کرد.^[24]

براساس گزارش فرمانداری مرند در ۲۳ دی‌ماه ۱۳۲۰ به استان‌داری آذربایجان، که نسخه‌ای از آن به وزارت کشور ارسال گردید، آمده است: «... طبق گزارش محرمانه شماره ۲۰/۱۰/۱۸-۹۸۵ دهمدار و شهرداری جلفا، آقایف که وضع و حال عملیات او ضمن معروضه بالا رسید، در این مدت چند روزه اخیر از هیچ‌گونه اجحاف و ماجراجویی فروگذاری نکرده، با رسول‌اوف و همکاری رضا هادی سردرودی و نجفقلی اهل محال سردرود و بهلول خانلری و محمدقلی دوزالی در دهات دهستان سردرود ارسباران به شرارت و شورش خود افزوده، با تولید انقلاب دو نفر نامبردگان بالا اولی و دومی خود را افسر دولت شوروی معرفی و به هر یک از دهات که وارد می‌شوند بیرق سرخ زده و نشانی با علامت دولت شوروی به سینه‌هایشان نصب کرده و از هر قریه نیز عده‌ای به نام "پارتیزان" جمع نموده‌اند، و اهالی آشوب‌طلب نیز در این مرحله با نامبردگان تشریک مساعی [کرده] و در تمام دهات اموال مردم را غارت نموده و در قریه خانلر طبق بازجویی که به عمل آمد شش نفر را اعدام کرده‌اند، و خیال حمله و تهاجم به علمدار کرده و در شب ۲۰/۱۰/۱۴ ساعت یک نصف شب به علمدار وارد و به منزل شخصی دهمدار و رئیس شهریبانی علمدار و متمولین حمله کرده و قسمتی از اشیای منزل دهمدار و سه‌هزار ریال از منزل او به یغما برده و خود دهمدار که در منزل شخص دیگری بوده، گرفتار و آقایف، رئیس پارتیزان‌ها، دهمدار را تهدید به اعدام نموده و صبح و عصر آن روز اهالی را جمع کرده و او را بالای بامی برده به اهالی گوشزد و اخطار کرده که هر کس از دهمدار شاکی است دست بالا بردارد، و تمامی اهالی و اشخاصی که از گرگر و سایر دهات به پیشواز آنها آمده بودند، اظهار رضایت نموده، بنا به (تشخیص) خودش چند نفر از اشرار که دهمدار را شخصا می‌شناختند او را مرخص نموده و ۱۲۰۰۰۰ ریال اسکناس و پول نقره و طلا و اشیا از متمولین علمدار گرفته و به یغما برده‌اند...»^[25]

وقوع این حرکت، که بدون دستور و نظر شوروی‌ها ممکن نبود، توسط خود آنها هم برچیده شد. طبق اسناد ایرانی، چند روز بعد در ۱۷ دی‌ماه چند نفر افسر شوروی به علمدار وارد شدند و تمام «پارتیزان‌ها» را جمع کردند و به دهات خودشان اعزام نمودند.^[26] در تقریرات مطلعان محلی هم از این حرکت آشوب‌طلبانه عوامل شوروی خاطراتی نقل شده است.^[27]

نتیجه:

آذربایجان، که همواره مدافع هویت و تمامیت ارضی ایران اسلامی بوده است، با توجه به جغرافیای طبیعی و تاریخی و اهمیت سیاسی استراتژیک خود از اوایل قرن سیزدهم هجری در کانون توجه روسیه تزاری قرار گرفت. آنچه در تاریخ ایران به بحران آذربایجان معروف گردیده است، نتیجه سیاست‌های توسعه‌طلبانه اتحاد جماهیر شوروی بود که در تداوم سیاست‌های تجاوزکارانه روسیه تزاری انجام شد. با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ فرصتی فراهم شد تا نقشه‌های طراحی‌شده عوامل سیاسی و نظامی این ابرقدرت در آذربایجان عملی گردد. برپایی تشکیلات فرقه از دو جهت برای اتحاد جماهیر شوروی اهمیت داشت: نخست اگر موفق می‌شد نواحی حاصلخیزی را به خاک خود الحاق می‌کرد و اگر نمی‌توانست این مناطق را به خاک خود ملحق نماید، می‌توانست برگ برنده‌ای برای امتیاز نفت شمال ایران در دست داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

* مدیر بخش تدوین اسناد تاریخ شفاهی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

[1] - الکسیس سولتیکف، مسافرت به ایران، ترجمه محسن صبا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، ص ۵۴

[2] - آرشیو وزارت امور خارجه، سند شماره ۱۱-۵۲-۲۲-۱۳۳۱. ق

[3] - ملک‌الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه، ج اول، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم،

۱۳۷۱، ص ۲۲ به بعد.

[4] - رک: نقی. ا. ابراهیموف، پیدایش حزب کمونیست ایران، ترجمه ر. رادنیا، تهران، گونش، ۱۳۶۰

[5] - اسنادی از روابط ایران و شوروی (در دوره رضاشاه ۱۳۰۴-۱۳۱۸. ش)، به کوشش محمود طاهر احمدی، تهران،

سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، مقدمه صفحه بیست و سه و بیست و چهار، در مورد فعالیت‌های کمونیستی در ایران

رک: فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه، به کوشش کاوه بیات، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰

[6] - اسنادی از روابط ایران و شوروی، همان، ص ۱۲- (سند شماره ۱۶ و ۱۷). کریم کریم‌اوف از دوستان نزدیک

سلام‌الله جاوید بود. طبق یک گزارش کنسولگری ایران در بادکوبه، جوادزاده خلخالى (پیشه‌ورى) کریم‌اوف و حسن‌اوف

«کاملاً از کارکنان و عمال شوروی بوده‌اند، به طوری که همه نوع مساعدت و کمک مادی و معنوی از طرف مقامات

مربوط شوروی درباره آنان می‌شده و مخصوصاً در یک فقره از عملیات متجاوزانه آنها نسبت به یک [...] در ناحیه حضرت

عبدالعظیم که نزدیک بود علنی و موجبات گرفتاری آنان فراهم گردد، معادل چهارصد تومان برای اسکات کسان [...]

مشارالیه‌ها وجه از اعتبار مخصوص که برای تبلیغ داده‌اند برداشت کرده‌اند و این مساله از طهران عوامل دیگر به اینجا را

پرت داده‌اند و این اطلاعی است که از مجرای صحیح تحصیل گردیده و لزوماً عرض می‌کند که سلام‌الله خلخالى

(جاوید) نیز که به کاشان تبعید شده از عمال مسلم اینها ولی در موقع ارتکاب به عمل متجاوزانه نسبت و [...]

- مشارکت آنها شرکت نداشته است ژنرال قونسول ایران، مرزبان» (فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه، همان، صص ۱۵۲-۱۵۱)
- [7] - گزارش بسیار مهم فعالیت‌های کمونیستی در حدود آذربایجان به ویژه اردبیل، نمین و آستارا در سال ۱۳۰۹ از آن جمله است. (فعالیت‌های کمونیستی در دوره رضاشاه، همان، صص ۲۷-۲۵) (اسناد شماره ۳۹ الی ۴۲)
- [8] - رک: محمدحسین خسروپناه، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰»، مجله نگاه نو، ش ۴۳ (زمستان ۱۳۷۸)
- [9] - مشهور است دیوان مرثی علی‌اکبر صابر صاحب «هوپ هوپ‌نامه» توسط بلشویک‌ها از بین رفته است.
- [10] - دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۵، صص ۱۹-۱۸
- [11] - این کتاب در سال ۱۳۰۰ ش در تبریز چاپ شده است.
- [12] - پدر آیت‌الله العظمی لنکرانی از مراجع فعلی تقلید ساکن قم، رک: محمد شریف‌رازی، گنجینه دانشمندان، ج ۲، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲، صص ۲۱۲-۲۱۳؛ شایان ذکر است آیت‌الله لنکرانی پس از ورود به تبریز به منزل آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای - پدر مقام معظم رهبری - رفت و مدتی در آنجا اقامت کرد و از آنجا راهی مشهد مقدس و سپس قم شد.
- [13] - همان، صص ۵۴۵-۵۴۴
- [14] - مصاحبه با مرحوم میرزا عبدالعلی رضازاده، (متولد روستای میرکوه علیمیرزا، شش کیلومتری شهرستان سراب، متوفی به سال ۱۳۸۲). و نیز رک: اسنادی از روابط ایران و شوروی، همان، صص ۲۳۴-۲۰۵ و نیز، اسناد روحانیت و مجلس (تاریخ مشروطیت به روایت اسناد کتابخانه مجلس)، ج ۳، به کوشش منصوره تدین‌پور، زیر نظر غلامرضا فدایی عراقی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳
- [15] - برای اطلاع بیشتر رک: کاوه بیات، «مهاجرین شوروی، نخستین تجربه پناهندگی در ایران»، فصلنامه گفت‌وگو، ش ۱۱ (بهار ۱۳۵۷)
- [16] - جمیل حسنلی، فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد محرمانه آرشیوهای اتحاد جماهیر شوروی، ترجمه منصور همامی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، ص ۱۷
- [17] - همان.
- [18] - مصاحبه با رحیم معین از قضات بلندپایه اردبیلی ساکن تهران ۱۳۸۲
- [19] - جمیل حسنلی، همان، ص ۱۸
- [20] - سند شماره ۱۰۴ از مجموعه پیدایش فرقه دموکرات آذربایجان به روایت اسناد و خاطرات.
- [21] - سند شماره ۵۲ از همان مجموعه.
- [22] - سند شماره ۶۳ و ۶۴ از همان مجموعه.
- [23] - جمیل حسنلی، همان، صص ۳۳-۳۱
- [24] - بهروز قطبی، گزیده اسناد جنگ جهانی دوم در ایران، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۱، ص ۸۸
- [25] - همان، صص ۹۴-۹۳
- [26] - همان، ص ۸۸
- [27] - خاطرات آقای شاهپوری گرگری از آن جمله است و در مصاحبه‌های حضوری نگارندگان در اردیبهشت سال ۱۳۸۴ ضبط گردیده است وی از فرهنگیان قدیمی منطقه می‌باشد.